

# اهداف

# حقوق

فسمت دوم

اسماعیل دارابکلانی

در قسمت اول راجع به اهمیت و ضرورت بحث در اهداف حقوق صحبت کردیم و اهداف حقوق را از نظر مکتبهای مختلف حقوقی مثل نظریه حقوق فردی، نظریه حقوق اجتماعی، نظریه زوال حقوق و دولت، بررسی نموده و سپس به نقد و بازبینی آنها پرداختیم و اینک دنباله مطلب:

عقل دانستیم در این صورت دیگر معنی ندارد که بگوئیم حقوق همواره از عوارض دولت و شعاعی از او است تا با زوال دولت، حقوق هم الزاماً از بین برود، بلکه روی این میبانی، دولت، تنها دستگاه اجرایی حقوق است.

علاوه بر همه اینها، داوری کردن راجع به این حرفها مبتنی بر این است که ما نظریه آنها را دقیقاً روی فلسفه و جهان بینی خودشان بررسی کنیم، و جهان بینی اینها مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی است چون برای جامعه و تاریخ، قانونی قائل

۴ - مارکس، حقوق را از دولت، غیر قابل انفکاک دانسته و معتقد است که حقوق وسیله ای است در دست دولت و قدرت حاکمه، و آرزو می کند که در اداره جامعه، نیازی به اعمال قدرت و زور نباشد و قواعد زندگی اجتماعی طبعاً از طرف همه رعایت شود، گرچه ممکن است این سخن در بعضی از فرضها صحیح باشد، یعنی اگر منشأ حقوق را اراده دولت دانستیم ممکن است با این سخن مطابق باشد ولی اگر منشأ حقوق را اراده ملت و یا عرف و عادت و یا فرمان الهی، یا چیز دیگری مثل

هستند و می‌گویند جامعه در طول تاریخ پویایی دارد به سوی کمال و تدریجاً به جامعه بی‌طبقه می‌رسد که آخرین مرحله کمال نهائی جامعه است و در آن مرحله هیچ کس به فکر خود نیست، انسانها از نو با تولد جدیدی متولد شده و خودبخود خواهان مصالح اجتماعی بوده و در راه تحقق آن می‌کوشند، بدون اینکه قانونی برایشان تحمیل شود، بلکه در آن مرحله، تنها قانون حیات برایشان حکومت می‌کند، و شاید آن کلامی که از مارکس نقل شده که: «این دیگر حقوق نیست و قواعد حیات است». منظورش همین باشد که به زبان خودمان می‌توانیم بگوئیم که قانون تکوینی می‌شود نه جعلی و اعتباری، در این شرائط دیگر کسی احتیاج به حقوق و قانون و دولت نخواهد داشت، و همچنین از دیدگاه مارکسیسم زیربنا، در تمام مسائل انسانی، اقتصاد است. و تحولات اقتصادی است که همه چیز را دستخوش تغییر و دگرگونی می‌سازد حتی اخلاق و حقوق و سیاست و دولت را. و نیز مارکسیسم ریشه همه مفاسد را مالکیت شخصی می‌داند و معتقد است که اگر مالکیت شخصی از بین برود و مالکیت عمومی جایگزین آن شود، کشمکشها و نزاعها از بین می‌رود، و همچنین تاریخ را يك واحد حقیقی قانونمند می‌دانند که تدریجاً متکامل می‌شود و

اهداف حقوق

تکاملش هم تکامل اقتصادی است. ولی اینها و نظائر آن، يك سری پیش فرضهائی است که مبتنی بر هیچ دلیل علمی و فلسفی نیست نه اصالت ماده صحیح است و نه جبر تاریخ و دترمینیسم آن، تمام اینها سخنان شاعرانه ای است که دلیل علمی ندارد.

بعلاوه، محور قراردادن اقتصاد در مسائل انسانی، ناشی از بینش مادی گرایانه و نگرشی تک بعدی به انسان است، در صورتی که انسان ابعاد دیگری دارد خیلی فراتر از ماده و مادیات.

همچنین سیر تحولی جامعه به سوی جامعه بی طبقه، بقول «گروپیچ» — که خود ماتریالیست و دیالکتیسین می‌باشد — از دیدگاه علمی، يك پیشگوئی غیبگویانه است و نمی‌توان پیش‌بینی کرد که جامعه ای بی طبقه تحقق یابد. اگر بخواهیم خیلی منصفانه و مؤدبانه قضاوت کنیم، باید بگوئیم این يك رؤیای شیرینی است. و گرنه کسانی که انسان را بشناسند و واقع بینانه بیندیشند، می‌دانند که تحقق چنین چیزی، بسیار بعید است و کسانی که ادعا می‌کنند، جهان بینی، فلسفه و ایدئولوژی شان علمی است، نباید بر چنین رؤیاهائی تکیه کنند، ما هم به این تخیلات نمی‌توانیم اکتفا کنیم، و اگر صحبت از حقوق و قانون می‌کنیم برای

انسانهایی است که می‌بینیم، و هزارها سال، تاریخ بشر نشان داده است که همیشه در بین بشر مردمی، ستیزه‌جو، پرخاشگر، ماجراجو، ستمگر وجود داشته و دارد، و همه اختلافها و نزاعها بر سر مال و ثروت نبوده بلکه بر سر مقام، نژاد و چیزهای دیگری نیز با هم جنگیده‌اند. بنابراین این اگر بخواهیم به انسان با دید واقع‌بینانه بنگریم باید بگوئیم که بشر همواره نیازمند به حقوق و مقررات حقوقی و دستگاههای اجرایی قوی و نیرومند بوده و خواهد بود.

#### د: نظریه اعتدالیون

دسته‌ای از دانشمندان نیز کوشیدند تا نظریه معتدلی را ارائه دهند و برخلاف مکاتب فردی و اجتماعی هدف و فائده حقوق را، هم به فرد، و هم به جامعه برگردانند. اینان معتقدند که حقوق تأمین کننده منافع فرد و جامعه است و بر این اساس عناوین کلی و مبهمی را به عنوان اهداف حقوق بر شمرده‌اند، چنانکه «رویه» هدف قواعد حقوقی را اجرای کامل عدالت دانسته است و «کلن» نیز صلح نسبی را غایت حقوق معرفی کرده است، «نیتام» هم تأمین حداکثر لذت و تساوی را هدف حقوق قرار داده است و دیگران نیز عناوینی همچون، رشد و نمو انسان، تأمین منافع انسان، سعادت بشر،

ایجاد زندگی برتر و امنیت عمومی و غیره را، برای اهداف حقوق در نظر گرفته‌اند، در این زمینه می‌توان به کتب مربوطه مراجعه کرد و ما به جای بررسی تفصیلی این نظریات، به بیان نظریه اسلام می‌پردازیم تا ضمناً نقاط ضعف دیگر نظریات نیز روشن شود.

#### اهداف حقوق از نظر اسلام

پیش از هر چیز لازم است مقدمتاً بحثی در مورد انسان و هدف آفرینش او از نظر اسلام داشته باشیم. زیرا بدون چنین شناختی، بحث از هدف که از شئون زندگی انسانی است، پایه صحیحی نخواهد داشت از سوی دیگر، هدف حقوق، باید متناسب با خلقت و آفرینش انسان باشد، چه اینکه، اگر حقوق، هدفی را تعقیب کند که متناسب با طبیعت و فطرت انسانها نباشد به جای اینکه برای انسان مفید واقع شود به زیان وی تمام می‌شود.

البته این مباحث به تفصیل باید در انسان شناسی مطرح گردد ولی تا آنجا که با بحث حقوق ارتباط دارد در اینجا به آن اشاره می‌کنیم.

برای اینکه هدف آفرینش انسان مشخص شود مروری به خواسته‌ها و امیال خودمان می‌کنیم:

هر کسی با اتدك تأملی در وجود

خویش، با کمال وضوح درک می‌کند که فطرتاً طالب لذت و خوشی است و تلاش می‌کند تا آنچه را که ملایم و مناسب با وجودش است، تحصیل کند و کوششهای خستگی ناپذیر زندگی برای دست یافتن به خوشیها و لذتهای بیشتر و شدیدتر و پایدارتر و فرار از آلام و رنجها و ناخوشیها و دست کم کاستن آنها است. و در مورد تراحم میان آنها، خوشی و لذت کمتر و محدودتر را فدای لذت و خوشی بیشتر و پایدارتر می‌کند چنانکه، رنج مختصر را برای رسیدن به لذت و خوشی زیاد تحمل کرده و از لذت مختصر برای رهائی از رنج بسیار می‌گذرد.

این يك حقیقتی است که همه انسانها، در خودشان می‌یابند، هر چند ممکن است برای منعکس ساختن این واقعیت، آن را در قالبهای مختلفی بریزند و نامهای گوناگونی روی آن بگذارند، چنانچه، مکتبهای مادی لذت را همان لذت‌های مادی دانسته و مکتبهای همچون مکتب «اصالت اللذنه و التمتع» به وجود آمده است که اصالت را به لذتهای مادی و خوشی‌های جسمی داده و این خواستگاه طبیعی و فطری را به سوی لذت‌های جسمی سوق می‌دهند، در حالی که مکتبهای الهی، لذت حقیقی و واقعی را در لذت‌های معنوی انسان خلاصه می‌کنند و معتقدند که سعادت و خوشبختی واقعی

انسان چیزی جز لذتهای بیشتر و پایدارتر، که برای روح حاصل می‌شود، نیست. پیش از این اشاره کردیم که فطرت و خواست درونی انسان، طالب لذتهای بیشتر و پایدارتری است و غالباً انسان، لذتهای آنی و زودگذر را فدای لذتهای بیشتر و مداوم‌تری می‌کند، بدین جهت، مکتبهای الهی هیچگاه به لذتهای جسمی و مادی که آنی و زودگذر است اصالت نداده، و تنها به لذتهای معنوی و روحی انسان در دنیا و بخصوص در آخرت که ابدی و بی‌پایان است توجه کرده است، و اگر به لذتهای مادی از آن نظر که مربوط به ابعاد وجودی انسان است توجه شده، تنها به صورت يك امر فرعی و تبعی ملاحظه شده و در واقع اگر این لذتهای مادی، مقدمه کمال نهائی انسان قرار گیرند ارزشمند خواهند بود و در غیر این صورت ارزشی برای آن متصور نیست. در هر صورت، این حقیقت که انسان طالب لذت بیشتر و پایدارتر بوده و از آن تعبیر به سعادت و خوشبختی می‌شود، مورد توافق و تسالم همه انسانها است و تلاش ادیان، پیامبران، رهبران مذهبی و همه مکتبهای مادی و غیرمادی، در این است که انسان را به سعادت و خوشبختی برسانند و خوشی و لذت بیشتر را برای بشر فراهم آورند، چه کسانی که به فرد، اصالت می‌دهند و چه

کسانی که جامعه را اصیل می‌دانند، چه کسانی که جهان بینی مادی دارند، و چه کسانی که دارای جهان بینی الهی هستند حتی ستمگران و استعمارگران، ادعایشان این است که ما خیر و خوبی و صلاح و سعادت جامعه را می‌خواهیم. چنانکه قرآن کریم از زبان فرعون چنین نقل می‌کند:

مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ

نمایم مگر آنچه را که من می‌بینم و رهبران نمی‌کم مگر به راه رشد.

تنها اختلاف و تفاوت در مصداق سعادت و خوشبختی است، برخی سعادت و کمال جامعه را آزادی می‌دانند و برخی دیگر عدالت اجتماعی را از مصداق سعادت يك جامعه به حساب می‌آورند و گروهی نیز امنیت و صلح اجتماعی را کمال مطلوب و سعادت نهائی جامعه معرفی می‌کنند.

و همچنین اختلاف و تفاوت دیگر در تبیین و تشریح هر يك از این مفاهیم است، که برخی آزادی را، آزادی فردی، و گروهی آزادی اجتماعی، تفسیر می‌کنند. برخی عدالت را به معنی تساوی مطلق و نفی طبقات می‌گیرند و عدالت اجتماعی را در صورتی محقق می‌دانند که جامعه به صورت يك جامعه بی طبقه درآید.

به هر حال مشکل اساسی عبارت است

از تعیین مصداق واقعی و حقیقی سعادت که چه چیز سعادت واقعی و حقیقی انسان و کمال نهائی وی به شمار می‌رود، و تحصیل کدام کمال است که انسان برای رسیدن به آن ساخته شده است.

برای اینکه بتوانیم به این مقصود دست یابیم، لازم است ابتداً یکی از ویژگیهای امیال فطری انسان را توضیح دهیم، تا به کمک آن بتوانیم به مقصد نزدیک تر شویم.

بر اساس آنچه که در محل خود ثابت شده، شعاع امیال فطری انسان تابی نهایت امتداد دارد و هیچکدام از آنها حد و مرزی نمی‌شناسد و اقتضای محدودیت و توقف در موقعیت معینی ندارد، بلکه همگی آنها انسان را به بی نهایت سوق می‌دهند و این از خصائص انسان است که دارای خواسته های نامحدود بوده و به کامیابی های موقت و محدود قانع نمی‌شود، بی نهایت بودن خواسته های انسان، حتی از نظر فیلسوفان غیر الهی نیز قابل انکار نیست، بلکه از مهمترین اختلافهای اساسی انسان و حیوان بشمار می‌رود و ارضای کامل آنها جز در ارتباط با موجود بی نهایت کامل امکان پذیر نیست و آن تنها ذات اقدس الهی است، پس سعادت حقیقی و واقعی انسان، در سایه قرب به



پروردگار حاصل می‌شود و مطلوب نهائی انسان نیز همین خواهد بود، و انسان برای رسیدن به آن ساخته شده است.<sup>۱</sup>

انسان در این مسیر توقیفی ندارد و همواره می‌تواند با بهره‌گیری از امکاناتی که در اختیار دارد در این مسیر حرکت کند، و چون انسان برای ادامه سیر خود در این مسیر مواجه با موانع و کمبود امکانات، تعارضها، نزاع‌ها و غیره می‌شود، بدین جهت نیازمند به یک سلسله قوانین و قواعد حقوقی و غیرحقوقی است تا زمینه برای رشد و حرکت وی فراهم شود.

پس از بیان این مقدمه اکنون می‌گوئیم: ایدئولوژی اسلام، شامل چند بخش است که هر یک از اینها حکم یک سیستم را دارد و چند بخش بودنش به این اعتبار است که انسان موجودی است با ابعاد گوناگون، فردی، اجتماعی، اخلاقی، حقوقی، اقتصادی و غیره که هر کدام نظام خاصی را ایجاد می‌کنند، احکامی که اسلام درباره اقتصاد، حقوق، اخلاق و غیره دارد هر یک را می‌توان به عنوان یک سیستم در نظر گرفت.

منظور از «سیستم» مجموعه اموری است که وحدتی داشته باشند ولو وحدت در هدف و غرضی، که در سایه آن، وحدتی به این امور داده شود. و هر یک از سیستمها، جزئی از سیستم جامع و کلی اسلام است

اهداف حقوق

که مجموعاً راه صحیح زندگی را به بشر نشان می‌دهد، سیستم کلی اسلام يك هدف بیشتر ندارد و آن، رسیدن به کمال و سعادت حقیقی است که همان قرب به خداوند متعال می‌باشد، اما هر يك از این سیستمها که جزئی از آن سیستم کلی هستند، هدفی متناسب با خودشان دارند، مثلاً هدف اقتصاد تأمین رفاه و آسایش زندگی و بهره‌مندی هر چه بیشتر افراد از نعمتهای الهی است، هدف حقوق هم که خود تنظیم کننده روابط اجتماعی است، سعادت اجتماعی خواهد بود.

اگر زندگی اجتماعی بخواهد نظام پیدا کند و جامعه به حرکت و سیر خود ادامه دهد، باید مقرراتی جهت تنظیم روابط اجتماعی وجود داشته باشد، در غیر این صورت دیری نمی‌پاید که زندگی اجتماعی بر اثر تصادمها و اصطکاکها پاشیده شده و به نابودی کل جامعه منتهی می‌شود، پس اگر قرار است که جامعه ای وجود داشته باشد باید روابط اجتماعی افراد تنظیم شود و این وظیفه حقوق است که روابط اجتماعی افراد را هر چه بهتر تنظیم کرده و نیازمندیهای اجتماعی را تأمین کند و

۱ - آیات و روایات متعددی در این زمینه وجود دارد که تفصیل آن را می‌توان در کتاب «خودشناسی برای خودسازی» از سلسله درسهای استاد محمد تقی مصباح بدست آورد.

گیرد.

به عنوان تقریب به ذهن می‌توان این چنین نظام اجتماعی را از یک جهت به شکل یک هرم در نظر گرفت. و هرم مناسب‌تر از مخروط است چون سطح‌های جانبی مختلفی دارد. یک سطحش را اقتصاد و سطح جانبی دیگرش را حقوق و یک سطح را هم اخلاق و غیره تشکیل می‌دهد، که همه اینها یک رأس مشترک دارند و هر کدام از جهتی پیش می‌روند ولی همه به یک نقطه مشترک می‌رسند، آن نقطه واحد، قرب خدای متعال است که کمال نهائی و سعادت واقعی و ابدی انسان را تشکیل می‌دهد، و آن نقطه است که تعیین کننده جهت حرکت نهائی است که در هر جهتی واقع می‌شود. یعنی روی هر سطح جانبی، هر گونه حرکتی واقع شود، باید به سوی آن رأس باشد و این رأس است که جهت حرکت را تعیین می‌کند، اگر جهت به سوی پائین باشد خطا است، باید حرکت‌ها به سوی آن نقطه نهائی باشد و از سوی دیگر می‌توانیم اهداف نظام‌های خاص را مانند حلقه‌هایی تصور کنیم که سرانجام به حلقه نهائی یعنی، قرب خدا منتهی می‌شود و آن، هدف کل نظام است.

و اما عدالت اجتماعی، یا نظم و امنیت و در کل، تنظیم هر چه بهتر روابط اجتماعی، خود وسیله و ابزاری هستند برای

تأمین این گونه نیازمندها منشأ سعادت اجتماعی است که هدف قریب و ویژه حقوق است و به دنبال آن زمینه رشد و حرکت تکاملی جامعه فراهم می‌شود.

پیش از این یادآور شدیم که هر چند حقوق همانند اقتصاد، اخلاق و غیره هدف ویژه و مخصوص به خود را دارد، ولی اسلام بر خلاف سایر مکتبها این هدف را هدف مقیم می‌داند نه نهائی.

در اسلام هر یک از این سیستمها هر چند یک سیستم مستقلی هستند ولی ممکن است به صورت دواثر متحد مرکزی باشند که همه اینها به یک هدف نهائی منتهی شوند و همین هدف نهائی است که به این سیستمها جهت خاصی می‌بخشد و احیاناً محدودیتهائی ایجاد می‌کند و یا توسعه‌هایی می‌دهد، مثلاً وقتی هدف نهائی کل سیستم اسلام، تقریب به خدا باشد، هر چیزی که با تقریب به خدا منافات داشته باشد، هر چند رفاه اقتصادی را تأمین کند ممنوع می‌شود با اینکه هدف سیستم اقتصادی تأمین رفاه است، اما باید تأمین رفاه در راه به دست آوردن آن هدف کلی نظام باشد. پس آن هدف نهائی به این هدفها جهت می‌دهد.

و همینطور در مورد حقوق و اخلاق، با اینکه هر کدام، هدف مخصوص به خود دارد ولی باید به گونه‌ای باشد که در راه کمال معنوی انسان و تقریب به خدا قرار

تحقق سعادت اجتماعی یعنی تا این امور بوسیله حقوق در جامعه تحقق نیابد، سعادت اجتماعی تحقق نخواهد یافت. پس این امور را نیز می‌توان بعنوان اهداف اولیه حقوق بشمار آورد.

از مجموع این مباحث چنین نتیجه می‌گیریم که چون هدف نهائی و غائی انسان همان قرب الهی است بنابراین حقوق هم باید وسیله و ابزاری باشد که زمینه حرکت جامعه انسانی را به سوی این هدف عالی آماده سازد، بدین جهت می‌توانیم بگوئیم هدف نهائی حقوق در اسلام، عبارت است از:

فراهم ساختن شرائط لازم برای تکامل اختیاری و رشد و ترقی هر چه بیشتر انسانها و رسیدن ایشان به قرب الهی، و اما سعادت اجتماعی که هدف ویژه سیستم حقوقی می‌باشد نسبت به آن هدف نهائی حکم مقدمه و وسیله را دارد که در سایه آن تبلور و تعیین می‌یابد.

نکته ای که در پایان بحث لازم است تذکر دهیم این است که پس از آنکه گفته شد هدف نهائی حقوق در اسلام، سعادت واقعی و حقیقی انسان است و غایت انسان و سعادت وی نیز در حرکت به سوی خدا خلاصه می‌شود، حال این سؤال مطرح می‌شود که عدالت، نظم، امنیت اجتماعی که بارزترین اهداف اولیه حقوق است،

اهداف حقوق

آیا هیچ ارزش و کمالی را ندارند و تنها بعنوان وسیله و مقدمه بوده و فاقد ارزش ذاتی هستند، یا اینکه فی الجمله از ارزش خاصی برخوردارند؟

جهت پاسخ به این سؤال باید مقدمه ای مطرح شود و آن این است: رابطه مقدمه با ذی المقدمه به دو گونه است:

نخست اینکه مقدمه تنها ما را به ذی المقدمه می‌رساند و پس از رسیدن به ذی المقدمه وجود و عدم آن مقدمه برای ما علی السویه می‌باشد، مثلاً انسان می‌خواهد از نهر آبی بگذرد، سنگ بزرگی را در وسط نهر می‌گذارد تا وسیله ای برای عبور باشد، بدیهی است پس از عبور از نهر، وجود و عدم آن سنگ برای انسانی که در آن طرف نهر قرار گرفته علی السویه خواهد بود.

نوع دوم از رابطه مقدمه با ذی المقدمه به این صورت است که برخی از مقدمات در عین اینکه وسیله وصول به ذی المقدمه هستند، و در عین اینکه ارزش اصیل و نهائی از آن ذی المقدمه است ولی پس از وصول به ذی المقدمه چنین نیست که وجود و عدم آنها مساوی و برابر باشد، بلکه پس از وصول به ذی المقدمه و یا در راه رسیدن به ذی المقدمه، همواره وجودش ضروری است، نظیر معلومات کلاس‌های اول و دوم يك دانش آموز که اینها مقدمه اند برای معلومات کلاس‌های بالاتر، اما چنین

۱۱۷



نیست که با رسیدن به کلاس‌های بالاتر نیازی به آن معلومات نباشد بلکه آن معلومات برای راهیابی به کلاس‌های بالاتر و ادامه دادن به آن مسیر، ضروری است.

سرّ مطلب در این است که گاهی مقّمه از مراتب وجودی ذی‌المقّمه است و گاهی مقّمه از مراتب و درجات ذی‌المقّمه نیست، چنانچه سنگ در وسط نهر آب از مراتب بودن در آن طرف نهر، نیست در حالی که معلومات کلاس‌های پائین و معلومات کلاس‌های بالا از مراتب و درجات يك حقیقتند.

پس از بیان این مقّمه، روشن می‌شود که برقراری عدالت، نظم و امنیت، و از این گونه امور، هر چند از مقّمات رسیدن به هدف نهائی یعنی کمال حقیقی و سعادت ابدی انسان است ولی چنین نیست که عدالت تنها به عنوان يك ابزار و وسیله، محسوب شود و هیچ ارزش ذاتی نداشته باشد، بلکه خود فی‌نفسه دارای کمال و ارزش است. البته نه ارزش نهائی آنطور که حقوقدانان می‌گفتند، بلکه دارای ارزش و کمال مقدمی است که این ارزش و کمال، هدف قریب حقوق خواهد بود، بوجهی که در سیر و حرکت يك جامعه به سوی آن هدف نهائی همواره مورد نیاز است.

از مجموع بحث‌هایی که مطرح شد، نتیجه می‌گیریم که هدف قریب و اولیه حقوق، عدالت، نظم و امنیت اجتماعی است که در پرتو آن، سعادت اجتماعی تحقق می‌یابد و هدف نهائی حقوق عبارت است از، فراهم ساختن رشد و ترقی و حرکت به سوی خدای سبحان، و کامل‌ترین حقوق یک جامعه، حقوقی است که چنین زمینه را به احسن وجه فراهم آورد و این زمینه در صورتی فراهم می‌شود که سعادت اجتماعی به صورت مطلوب در جامعه پدید آید تا در سایه آن انسان بتواند به خوبی در مسیر حقیقی خود گام بردارد، در نتیجه، برای جامعه انسانی ممکن است دو کمال متصور باشد: کمال مقدمی و کمال نهائی، بدیهی است در صورتی انسان به کمال نهائی می‌رسد که واجد کمال مقدمی شده باشد و ما معتقدیم که تنها حقوق اسلام است که چنین هدفی را برای حقوق در نظر گرفته است، و جامعه را با وضع مقررات حقوقی به این هدف عالی و ارزشمند سوق می‌دهد.

البته سایر ادیان و مکتب‌های الهی هم، دارای چنین هدفی بوده‌اند ولی چون تحریفاتی در آنها روی داده است بدین جهت تنها روی حقوق اسلامی تکیه می‌کنیم.

پایان

